

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«الثالث: تصرف المغبون بأحد التصرفات المسقطة للخيارات المتقدمة بعد علمه بالغبن. و يدلّ عليه ما دلّ على سقوط خيارى المجلس و الشرط به مع عدم ورود نصّ فيهما و اختصاص النصّ بخيار الحيوان»

3- تصرف بعد از علم به غبن

بحث در مسقطات خيار غبن بود، مسقط سوم عبارت از این است که مغبون بعد از آن که علم به غبن پیدا کرد، تصرفی انجام دهد.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: در خيارات سابقه، مثل خيار مجلس، خيار شرط و خيار حيوان، تصرف را مسقط آن خيارات قرار می‌دادیم، مثل اینکه مثلاً مبيع را بفروشد و یا تصرف دیگری انجام دهد، لذا این تصرف که مغبون بعد از علم به غبن انجام می‌دهد، مسقط خيار غبن است.

دو دليل بر مسقطيت اين تصرف

ایشان فرموده: برای دليل این مطلب دو دليل داریم؛ یکی إطلاق مقعد إجماع و دوم عمومیت علت.

اما در دليل اول فرموده‌اند که: فقهاء إجماع دارند بر اینکه تصرف ذو الخيار در مالی که به وي منتقل شده، إجازة است و تصرفش در مالی که از وي منتقل شده، فسخ است، اگر ذو الخيار در معامله‌ای که خيار دارد و می‌تواند آن معامله را بر هم بزند، در منتقل إلیه تصرف کرد، إجماع داریم بر اینکه این تصرف إجازة است و اگر در منتقل عنه تصرف کرد، این تصرف فسخ است.

حال این مقعد إجماع إطلاق دارد، یعنی فرقی بین خيار غبن و خيار مجلس و خيار شرط نگذاشته است، لذا اگر کسی خيار غبن هم داشته باشد، این داخل در إطلاق مقعد إجماع است، یعنی اگر در منتقل إلیه تصرف کرد، این عنوان إجازة را دارد و دیگر خيارش ساقط است.

دلیل دوم هم عموم تعلیل بود، که در روایت خيار حيوان وارد شده بود که «و إن أحدث فيه المشتري حدثاً فذلك رضا منه و لا خيار»، که این «فذلك رضا منه» تعلیل برای این بود که چرا در خيار حيوان بعد از تصرف، خيار مشتري ساقط می‌شود؟ که چون تصرف دال بر رضایت به معامله است.

حال این تعلیل عمومیت دارد، یعنی هر جا، هر تصرفی که دال بر رضایت به معامله باشد، اگر ذو الخيار آن را انجام داد، خيارش ساقط است، که در اینجا هم مغبون، بعد از علم به غبن این تصرف را انجام داده و این تصرف هم، دال بر رضایت به عقد است، لذا خيار مغبون ساقط می‌شود.

دو دلیل بر عدم جریان ادله خيار غبن در ما نحن فيه

بعد شیخ(ره) دو دلیل آورده بر اینکه اصلاً در چنین موردی ادله‌ی خيار غبن جریان ندارد.

1- عدم جریان قاعده لا ضرر در ما نحن فيه

ایشان فرموده: برای خيار غبن دو دلیل مهم اقامه کردیم؛ - البته شش دلیل اقامه کرده‌اند، اما چهار دلیلش مورد خدشه بود، اما این دو دلیل تا حدی مورد پذیرش شیخ(ره) واقع شد. دلیل اول قاعده‌ی لا ضرر بود، که از آن استفاده کرده‌اند که در معامله‌ی غبنیه، مغبون خيار غبن دارد، که اگر بگوییم معامله لازم است، این لزوم معامله یک حکم ضرری بر مشتری هست و لا ضرر هم، هر حکم ضرری بر شخص را نفی می‌کند، لذا از جریان لا ضرر نتیجه گرفتیم که مغبون دارای خيار غبن است.

شیخ(ره) فرموده: در موردی که مغبون بعد از علم به غبن در آن شیء تصرف کند، دیگر قاعده‌ی لا ضرر جاری نمی‌شود، برای اینکه قاعده‌ی لا ضرر در موردی که شخص، خودش اقدام بر ضرر می‌کند، یقیناً جاری نیست و این را همه فقهاء قبول دارند، لذا اگر مشتری از اول احتمال می‌داده که بایع چند برابر قیمت به او می‌فروشد، اما گفته: عیبی ندارد، در اینجا خود مشتری اقدام بر ضرر کرده، یعنی ضرر را پذیرفته و آمادگی پذیرفتن ضرر را دارد، که در چنین مواردی قاعده‌ی لا ضرر جاری نمی‌شود.

بعد شیخ(ره) فرموده: همان طور که در مورد اقدام بر ضرر، قاعده‌ی لا ضرر جریان ندارد، در موردی که کسی علم به ضرر پیدا می‌کند و به آن رضایت می‌دهد، - این تصرفی که انجام داده، به معنای رضایت به ضرر است - در چنین مواردی هم، قاعده‌ی لا ضرر جریان ندارد.

پس دلیل اول خيار غبن که قاعده‌ی لا ضرر بود، در اینجا جریان ندارد و در جایی که مغبون تصرف می‌کند، بعد از علم به غبن، بر خيار غبن دلیل نداریم.

2- عدم جریان اجماع در ما نحن فيه

دلیل دوم اجماع است، که قائم شده بر اینکه در معامله‌ی غبنیه خيار وجود دارد، که اگر این اجماع مطلق باشد، یعنی چه در جایی که علم به غبن دارد و چه در جایی که علم ندارد و در جایی هم که علم به غبن دارد، باز مطلق باشد، یعنی چه رضایت به غبن بدهد و چه رضایت ندهد، که اگر یک اجماع مطلق این چنینی داشتیم، در اینجا می‌گفتیم که: اجماع داریم و اجماع هم اطلاق دارد و اطلاقش می‌گوید که: اگر مغبون بعد از علم به غبن، تصرف هم کرد، باز خيار غبن دارد، در حالی که شیخ(ره) فرموده: چنین اجماعی نداریم.

اجماع یک دلیل لَبِّي است و قدر متیقن از اجماع جایی است که شخص بعد از علم به غبن، رضایت به آن نداشته باشد، که در این مورد خيار غبن دارد، اما در جایی که مغبون بعد از علم به غبن، رضایت به آن پیدا می‌کند، که در ما نحن فيه تصرف را علامت رضایت به غبن قرار دادیم، دیگر اجماعی بر ثبوت خيار غبن وجود ندارد.

لذا شیخ(ره) فرموده: این دو دلیلی که برای خیار غبن آوردیم؛ یکی قاعده‌ی لاضرر و دوم إجماع، این دو دلیل در چنین موردی جریان ندارد.

فرق بین دو دلیل اول با دو دلیل دوم

– تا اینجا بحث این شد که در ابتدا شیخ(ره) دو دلیل بر مسقطیت تصرف آورده و بعد دو دلیل دیگر بر عدم ثبوت خیار غبن آورده اند، که بین آن دو دلیل و این دو دلیل فرق اساسی وجود دارد.

در دو دلیل اول می‌گفتیم که: تصرف خیار غبن را از بین می‌برد، اما این دو دلیل می‌گوید که: در موردی که تصرف هست، اصلاً مقتضی برای خیار غبن وجود ندارد، دلیل بر خیار غبن نداریم، لذا بین آن دلیل اول و دوم و این دو دلیل آخر این فرق اساسی وجود دارد.

نقد و بررسی دو دلیل اخیر

بعد مرحوم شیخ(ره) هر دو نوع دلیل را مورد خدشه قرار داده و فرموده: اما این دو دلیل آخر در صورتی درست است که شک در دفع داشته باشیم، یعنی در صورتی که در موقع تصرف مغبون، شک داشته باشیم که آیا در اینجا قاعده‌ی لاضرر جریان دارد یا نه؟ آیا إجماع جریان دارد یا نه؟ این حرف‌هایی که زده شد، حرف خوبی است و درست است، در حالی که شک ما در رفع است و نه در دفع.

قبل از علم مغبون به غبن، خیار غبن مسلم بوده و بعد از آن هم که مغبون علم پیدا کرد، باز هم یقیناً این خیار غبن بوده است، لکن می‌خواهیم بدانیم که آیا با تصرف خیار غبن از بین رفته یا نه؟ لذا شک در رفع داریم و با وجود شک در رفع، باید سراغ استصحاب رفته و بگوییم: مغبون قبل از تصرف خیار داشت، بعد از تصرف شک می‌کنیم که آیا خیار غبن باقی است یا نه؟ بقاء خیار غبن را استصحاب می‌کنیم.

در اینجا مرحوم شیخ(ره) یک «فتأمل» دارد که اشاره به این دارد که در استصحاب باید موضوع باقی باشد، اما در اینجا موضوع باقی نیست، برای اینکه قبل از تصرف که می‌گفتیم: خیار غبن وجود دارد، در موردی بود که خود مغبون اقدام بر غبن و ضرر نکرده باشد، اما وقتی مغبون تصرف می‌کند، تصرف معنایش اقدام بر ضرر است، پس دو موضوع است و لذا بقاء موضوع در اینجا نداریم، بنابراین وجهی برای استصحاب در کار نیست و استصحاب جریان ندارد.

نقد و بررسی دو دلیل اول

بعد شیخ(ره) اشکالی هم راجع به دلیل اول و دوم بیان کرده و فرموده: در کلمات فقهاء یک إطلاق و عمومیتی وجود دارد، که گفته‌اند: در خیار غبن تصرف مسقط نیست، که عبارتشان مطلق است، یعنی چه قبل از علم به غبن و چه بعد از علم به غبن، حال إطلاق این عبارت که گفته‌اند: تصرف در خیار غبن مسقط نیست، إطلاق معقد إجماع را مقید کند.

در دلیل اول گفتیم که: فقهاء گفته‌اند: اگر ذو الخیار در منتقل إلیه تصرف کرد، این تصرف اجازه هست، که نتیجه‌اش این شد که اگر ذو الخیار به خیار غبن، در مالی که به وی منتقل شده تصرف کرد، این اجازه است، یعنی دیگر خیار ندارد.

اما این إطلاق عبارات علماء که گفته‌اند: تصرف در خيار غبن مسقط نیست، این هم إطلاق دارد، یعنی چه قبل از علم به غبن و چه بعد از علم به غبن، که با این إطلاق معقد آن إجماع را مقید کرده و بگوییم: آن إجماعی که اگر ذو الخيار در منتقل إليه تصرف کرد، این اجازه است، شامل خيار غبن نمی‌شود و ذو الخيار به غیر خيار غبن است.

بعد مرحوم شیخ(ره) مؤیدی هم برای این مسئله آورده‌اند.

تطبیق عبارت

«الثالث: تصرف المغبون بأحد التصرفات المسقطة للخيارات المتقدمة بعد علمه بالغبن.»، مسقط سوم تصرف مغبون به یکی از تصرفات مسقطه‌ی خيارات گذشته بعد از علم به غبن است، که در اینجا مرحوم ایروانی(ره) نکته‌ای داشته و فرموده: مراد از تصرفی که اینجا محل بحث است، یعنی تصرفی که متصرف قصد انشاء اجازه به وسیله‌ی آن تصرف نمی‌کند، یعنی گاهی تصرفی می‌کند و در ضمن این تصرف قصد می‌کند که معامله‌ی قبلی را اجازه کند، که این از محل بحث خارج است، چون چنین تصرفی یقیناً مسقط است، فعلاً بحث در تصرفی است که مغبون با این تصرف، نه قصد اجازه داشته و نه قصد فسخ، که می‌خواهیم ببینیم که آیا این تصرف به خودی خود مسقط هست یا نه؟

«و يدلّ عليه ما دلّ على سقوط خيارى المجلس و الشرط به»، که بر مسقط بودن تصرف دلالت می‌کند، آنچه که بر سقوط خيار مجلس و شرط به سبب تصرف دلالت دارد، «مع عدم ورود نصّ فیهما»، در حالی که نصّی در خيار مجلس و شرط وارد نشده، یعنی در این دو نصّ نداریم، که اگر تصرف شود، مسقط خيار شرط باشد، «و اختصاص النصّ بخيار الحيوان»، و نصّ در مسقط بودن تصرف، فقط در خيار حيوان است.

«و هو: إطلاق بعض معاهد الإجماع بأن تصرف ذي الخيار فيما انتقل إليه إجازةً»، این عطف بر «ما دلّ» است که فرموده: «يدلّ عليه ما دلّ»، یعنی مرحوم شیخ(ره) در ابتدا دو دلیل آورده بر اینکه تصرف در خيار غبن، بعد از علم مغبون به غبن مسقط است، اول إطلاق بعضی از معاهد اجماع، که معقد إجماع این است که تصرف ذو الخيار در ما انتقل إليه إجازة است، یعنی اگر ذو الخيار در مالی که به وی منتقل شده تصرف کرد، این اجازه است، «و فيما انتقل عنه فسخ»، و اگر در آن مالی که از او به دیگری منتقل شده تصرف کرد، این فسخ است.

«و العلةُ المستفادة من النصّ في خيار الحيوان»، این عطف به آن إطلاق است، یعنی دلیل دوم عموم تعلیلی است، که مستفاد از روایتی است، که در خيار حيوان وارد شد، «المستدلّ بها في كلمات العلماء على السقوط»، که به این علت در کلمات علماء بر سقوط خيار استدلال می‌شود، «و هي الرضا بلزوم العقد.»، که آن علت عبارت از رضایت به لزوم عقد است.

«مع أنّ الدليل هنا إمّا نفي الضرر و إمّا الإجماع»، دلیل در خيار غبن؛ یا قاعده‌ی لاضرر بود و یا إجماع، «و الأوّل منتفٍ»، یعنی قاعده‌ی لاضرر منتفی است، یعنی در اینجا که مغبون، بعد از علم به غبن تصرف کرده، قاعده‌ی لاضرر جاری نیست، «فإنّه كما لا يجري مع الإقدام عليه»، چون همان طور که در صورت اقدام بر ضرر، لا ضرر جریان ندارد، «كذلك لا يجري مع الرضا به بعده.»، در صورت رضایت به ضرر، بعد از عقد یا بعد از علم به ضرر هم، -فرقی نمی‌کند، ضمیر در «بعده» را هم می‌شود به عقد زد و هم به علم به ضرر- دیگر قاعده‌ی لاضرر جریان ندارد.

«و أمّا الإجماع فهو غير ثابتٍ مع الرضا.»، اما إجماع، که یکی از ادله خيار غبن بود، چون دلیل لَبِّي است، لذا إطلاقی ندارد و لذا فقط در موردی که کسی تصرف نکند، خيار غبن را اثبات می‌کند، اما در مورد کسی که تصرف می‌کند، دیگر إجماع نداریم، چون تصرف معنایش این است که رضایت به ضرر دارد و لذا دیگر إجماع ثابت نیست.

«إلا أن يقال: إنَّ الشكَّ في الرفع لا الدفع»، حال می‌خواهد این دو دلیل را از بین ببرد، لذا فرموده: شک ما در دفع نیست، که شما این حرف را می‌زنید، شک در رفع است، وقتی که این مغبون معامله‌ی غبنیه کرد، یقیناً خیار غبن دارد، بعد از علم به غبن خیار غبن وجود دارد.

حالا بعد از تصرف شک می‌کنیم که آیا خیار غبن از بین رفت یا نه؟ که شک در رفع داریم، «فیستصحب»، و در موارد شک در رفع باید استصحاب کرد.

«فتأمل»، یعنی اینکه موضوع متعدد شده و استصحاب در صورتی جاری است که موضوع باقی باشد، اما در اینجا موضوع متعدد است، چون قبل از تصرف مغبون، موضوع معامله‌ی غبنیه‌ای است که اقدام بر غبن در آن وجود ندارد، اما بعد از تصرف، موضوع معامله غبنیه‌ای می‌شود که مشتری در آن اقدام به غبن کرده است، پس بین زمان تصرف و قبل از تصرف فرق وجود دارد و دو موضوع است و لذا استصحاب جاری نیست.

«أو ندعي أنَّ ظاهر قولهم فيما نحن فيه: «إنَّ هذا الخيار لا يسقط بالتصرّف»»، این «أو ندعي» مربوط به دلیل اول است، یعنی یا اینکه ادعا کنیم که ظاهر قول علماء در ما نحن فيه که گفته‌اند: خیار غبن با تصرف ساقط نمی‌شود، «شموله للتصرّف بعد العلم بالغبن»، این است که این إطلاق دارد، یعنی چه قبل از علم به غبن و چه بعد از علم به غبن، که اگر تصرف کرد، در اینجا خیار ثابت است و ساقط نیست.

«و اختصاص هذا الخيار من بين الخيارات بذلك»، یعنی این خیار غبن، اختصاص به این حکم دارد، که بعد از علم به غبن هم اگر تصرف کرد، ساقط نمی‌شود. پس «أو ندعي» کارش این شد که این قول علماء إطلاق دارد و إطلاق معقد إجماع را مقید می‌کند.

بعد شیخ(ره) فرموده: «لكنَّ الإنصاف عدم شمول التصرّف في كلماتهم لما بعد العلم بالغبن»، انصاف این است که کلمات فقهاء در مورد تصرف در خیار غبن، شامل بعد از علم به غبن نمی‌شود، «و غرضهم من تخصيص الحكم بهذا الخيار»، و غرض از تخصیص حکم به خیار غبن این است که «أنَّ التصرّف مسقطٌ لكلَّ خيارٍ»، تصرف مسقط در هر خیاری است، «و لو وقع قبل العلم بالخيار كما في العيب و التدليس سوى هذا الخيار»، ولو قبل از علم به خیار باشد، کما اینکه در خیار عیب و در خیار تدلیس مسئله این چنین است.

اگر کسی قبل از آنکه علم پیدا کند که این مال معیوب است و یا در این معامله تدلیسی بوده، در مال تصرف کرد، این تصرف مسقط است، پس اگر قبل از علم در خیارات دیگر تصرف شود، مسقط است، فقط در خیار غبن است که اگر قبل از علم به غبن تصرف شد، مسقط نیست.

«و يؤيد ذلك ما اشتهر بينهم: من أنَّ التصرّف قبل العلم بالعيب و التدليس ملزمٌ»، این مطلب را که می‌گوییم: فقط در خیار غبن، اگر قبل از علم به غبن تصرف شد، این مسقط نیست، اما در خیارات دیگر مسقط است، تأیید می‌کند آنچه که مشهور است که تصرف قبل از علم به عیب و قبل از تدلیس، این تصرفات ملزم است، «لدلالته على الرضا بالبيع فيسقط الردّ»، چون دال بر رضایت به بیع است، لذا رد ساقط می‌شود، «و إنّما يثبت الأرش في خصوص العيب لعدم دلالة التصرّف على الرضا بالعيب»، اما در خصوص خیار عیب، ارش باقی است، چون تصرف دلالت بر نگرفتن ارش ندارد و فقط دلالت بر این دارد که به این مال معیوب پیش من بماند، اعم از این است که راضی باشم که ارش را بدهی یا نه؟

«و كيف كان، فاختصاص التصرّف الغير المسقط في كلامهم بما قبل العلم لا يكاد يخفى على المتتبع في كلماتهم»، یعنی حالا در

خيار عيب هر چه مي‌خواهد باشد، اما اين تصرفي که در کلمات فقهاء مسقط نيست، مختص به ما قبل از علم است، يعني اينکه گفته‌اند: «إن هذا الخيار لا يسقط بالتصرف»، اين اختصاص به ما قبل از علم دارد، که اين بر متبوع در کلمات فقهاء مخفي نيست.

بعد فرموده: «نعم، لم أجد لهم تصريحاً بذلك عدا ما حكي عن صاحب المسالك و تبعه جماعة»، بلکه من کسي را نديدم که به اين اختصاص و به اينکه اين تصرف غير مسقط اختصاص به ما قبل از علم دارد تصريح کند، مگر آنچه که از صاحب مسالك (ره) حکايت شده و جماعتي هم از وي تبعيت کرده‌اند.

«مع أنه إذا اقتضى الدليل للسقوط فلا ينبغي الاستشكال من جهة ترك التصريح.»، حال از يك طرف به علماء إشكال وجود دارد که چرا تصريح نکرده‌اند به اينکه اين غير مسقط بودن، اختصاص به ما قبل از علم به غبن دارد، که اين اشكال با وجود دليل سزاوار نيست، براي اينکه از آن طرف دليل داريم که بعد از علم به غبن تصرف مسقط است و با وجود دليل بر اينکه بعد از علم به غبن تصرف مسقط است، ديگر جايي براي چنين إشکالي باقي نمي‌ماند.

«بل ربما يستشكل في حكمهم بعدم السقوط بالتصرف قبل العلم مع حكمهم بسقوط خيار التدليس و العيب بالتصرف قبل العلم.»، بلکه ترقي کرده و فرموده: اشكال در اين طرف قضيه و در حکمشان به عدم سقوط خيار به سبب تصرف قبل از علم است، در حالي که در خيار تدليس و عيب حکم کرده‌اند که با تصرف قبل از علم، خيار ساقط مي‌گردد، که شيخ (ره) فرموده: اگر اشكال اين باشد، اين اشكال جا دارد که چه فرقي بين خيار غبن از يك طرف و خيار عيب و التدليس از طرف ديگر هست؟

اما اينها عذر آورده‌اند به وجود روايت و گفته‌اند که: در اینجا دو روايت داريم که اگر قبل از علم به غبن تصرف کرد، اين مسقط است، که شيخ (ره) فرموده: «و الاعتذار بالنص إنما يتم في العيب دون التدليس»، اين اعتذار نسبت به عيب درست است و در خيار عيب روايت داريم، اما در خيار تدليس روايت نداريم، «فإنه مشترك مع خيار الغبن في عدم النص»، براي اينکه خيار تدليس با غبن در عدم نص مشترك است، «و مقتضى القاعدة في حكم التصرف قبل العلم فيهما واحد.»، لذا نتيجه اين است که مقتضاي قاعده در خيار غبن و تدليس يك چيز است، اگر مقتضاي قاعده اين است که قبل از علم هم تصرف مسقط باشد، هم در غبن بايد بگويم و هم در تدليس، اما اگر بگويم که: مقتضاي قاعده اين است که مسقط نباشد، بايد در هر دو اين را بگويم.

«و التحقيق أن يقال: إن مقتضى القاعدة عدم السقوط»، تحقيق اين است که گفته شود که: مقتضاي قاعده اين است که اگر قبل از علم تصرف کرد، تصرف مسقط نيست، «لبقاء الضرر»، چون اولاً ضرر وجود دارد، «و عدم دلالة التصرف مع الجهل على الرضا بلزوم العقد و تحمّل الضرر.»، و تصرف هم در صورت جهل به خيار، دلالت بر رضاييت به لزوم عقد و رضاييت به تحمل ضرر ندارد.

«نعم، قد ورد النص في العيب على السقوط و ادّعي عليه الإجماع»، بلکه اين قاعده است و حتي بايد آن را در خيار عيب هم جاري کنيم، اما چون در آنجا نص و إجماع داريم، که در عيب، اگر قبل از علم به عيب تصرف کرد، مسقط است، لذا از قاعده صرف نظر مي‌کنيم، «مع أن ضرر السقوط فيه متدارك بالأرش»، در حالي که در عيب، از راه ارش هم آن ضرر جبران مي‌شود، «و إن كان نفس إمساك المعيب قد يكون ضرراً»، ولو اينکه ممکن است که نفس نگه داشتن اين مال معيوب هم يك ضرري باشد، اما سقوط قيمت و ماليت از راه ارش هم جبران مي‌شود، «فإن تمّ دليل في التدليس أيضاً قلنا به»، در عيب نص و إجماع داريم، که اگر چنين دليلي در تدليس هم مثل عيب بيايد، به آن قائل مي‌شويم، «و إلا وجب الرجوع إلى دليل خارجه.»، و الا بايد به دليل خيار تدليس رجوع شود.

آخرين بحث اين است که اينکه تصرف مسقط را کردند، حال آيا تصرفي که نوعاً دال بر رضاييت به عقد باشد يا تصرفي که

بالفعل دال بر رضایت به عقل باشد؟ کدام یک ملاک است؟ شیخ(ره) فرموده: حکم همان است که قبلاً در خیار مجلس گفتیم.

«ثم إنَّ الحكم بسقوط الخيار بالتصرّف بعد العلم بالغبن مبنيٌّ على ما تقدّم في الخيارات السابقة»، این «ثم» ربطی به 4 سطر قبل ندارد، بلکه مربوط به اصل مطلب است که اینکه تصرف مسقط است، مبني بر آن چیزی است که در خیارات سابق گذشت، «من تسلیم کون التصرّف دليلاً على الرضا بلزوم العقد»، که این کبری را قبول کردیم که تصرف دلالت نوعیه بر رضایت به لزوم عقل دارد، «و إلا كان اللازم في غير ما دلّ فعلاً على الالتزام بالعقد من أفراد التصرّف»، و الا اگر از افراد تصرف شخصاً و بالفعل دلالت بر التزام به عقد نداشته باشد، تصرفی کرده که دلالت فعلیه بر لزوم عقد ندارد، «الرجوع إلى أصالة بقاء الخيار»، که در چنین مواردی باید به همان اصالت بقاء الخيار عمل شود.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين